



مرثیه ای برای خویشتن

نویسنده: پرستو مهاجر

انجمن رمان نویسی رمان بوک

رمان بوک اولین و آخرین رفیق مجازی شما!!



جهت ورود به کتابخانه ما در تلگرام

کلید کنید

@Romanbooki



ما را در اینستاگرام دنبال کنید

Romanbookir

چند سال بعد، با خود فکرمی کنیم که چی شد؟ چرا اینجوری شد، ما توی این تنگنا تاریک به کجا باید پناه ببریم، گربه سیاه بشیم یا ماهی سیاه کوچولو، گاهی آدمها سگ شدن، گاهی برده، بعضی ها گراز شدن، بعضی ها لاشه حیوان عقیده کدام یکی درست است؟ تا حالا عمق زندگی نگاه کردی؟ چه قدر وسیع و دشوار است، اگر شنا بلد نباشی درجا غرق خواهی شد. جنازه ات مانند عروسکی است که روی تخت خواب کودکی بی حرکت خوابیده، آیا روح تو سرگردان می شود، جسم تو زیر خاک چه می شود؟ آیا از دنیای زیر خاک خبر داری؟

باخودت چه چیزی همراه آوردی؟ ۶نیم متر پارچه سفید که اسمش و کفن گذاشتن، هه از شب قبرمی ترسی؟ ای بینوا با خود چه کردی؟

کنارت جمع شدن، زانوزدن، به سوگ نشستن، چه خرمایی
 میخورند، تو آرام زیر خاک فقط تماشا می کنی، چه کسی
 بیشتر از همه برای تو اشک ریخت؟ چه کسی اشک
 مصنوعی ریخت؟

دسته دسته لاشخورها می آیند؟ چه سفره رنگی برای تو
 انداختن، اما تو همچنان ساکتی، نه حرفی، نه سخنی،
 اعلامیه ها به دیوار چسبیدن
 داخل قبرچه چیزهایی میبینی؟ شاید سوسک قهوه ای
 رنگ با چشمهای قرمز و پاهای کوچک بلورین و شاخک
 های چون تار مو روی صورتت وول بخورن، یامورچه مشکی
 رنگ که به دنبال غذا روی پاهایت حرکت میکنند، راه
 گریزی نیست، خاک تمام راه های فرار وبسته، هرچقدر
 داد و فریاد، بزنی بی فایده اس، هه بیچاره حتی نمی توانی
 از جای بلندشوی، نگران نباش اطرافیان کناره سنگ قبرت

فانوسی روشن کردن که از تنهایی نترسی، شاید هم بترسی،
 چاره چیست؟ آیا از شیاطین و جن فرار میکنی؟
 که بخواهند گلویت را پاره کنن ، یا چشمهایت را از حدقه
 بیرون دریاورند، از کدام یکی وحشت داری، هیچ استرسی
 نداشته باش، تلقین نکن، حقیقت بپذیر، باخودت تکرار کن،
 که تو مرده ای

وهیچ راه برگشتی نیست، بادنیای جدید درون خاک
 زندگی کن، شاید روزی ساعتی ... دقیقه ای لحظه
 ای تلخ ... اما

شاید اندکی دیر

با تشکر از همراهی شما عزیزان

برای دانلود بهترین رمان های ایرانی و خارجی در گوگل با
 سرچ کردن:

رمان جدید

یا

رمان عاشقانه

و با کلیک روی آدرس

<https://www.RomanBook.ir>

وارد سایت شوید.